

معامله بدون سود

اگر کسی دنبال کار و معامله‌ای برود و سودی نبرد می‌گویند فلانی حلاج گرگ بوده!



اگر کسی دنبال کار و معامله‌ای برود و سودی نبرد می‌گویند فلانی حلاج گرگ بوده!

حلاج یعنی پنبه زن، یعنی شخصی که با کمان مخصوصی پنبه‌ها را می‌زند و آن‌ها را برای پرکردن بالش و تشک و لحاف آماده می‌کند.

در زمانهای قدیم، مرد حلاجی بود که با کمان حلاجیش پنبه می‌زد و از این راه مخارج زندگی‌اش را تأمین می‌کرد. او برای کار به روستاهای اطراف روستای خودش هم می‌رفت و برای مردم آن روستاها هم حلاجی می‌کرد.

در یک روز سرد و برفی زمستان حلاج مجبور شد برای کار به روستای دیگری که در یک فرسخی روستای خودش قرار داشت برود. او صبح خیلی زود به راه افتاد. وسط راه دوتا گرگ گرسنه به او حمله کردند. مرد حلاج چندبار کمان حلاجیش را دور خودش چرخاند و گرگ‌ها را کمی دور کرد؛ اما گرگ‌ها از او و کمانش نمی‌ترسیدند و دوباره حمله می‌کردند.

مرد حلاج فکری به نظرش رسید. روی دوپا نشست و با چک (دسته) کمان که روی زه کمان می‌زنند و صدای 171#&؛ په په می‌دهد شروع کرد به کمانه زدن. گرگ‌ها از صدای کمان ترسیدند و کمی عقب رفتند و ایستادند. تا مرد حلاج کمان را می‌زد، گرگ‌ها می‌ترسیدند و جلو نمی‌آمدند اما به محض این که صدای کمان قطع می‌شد، حمله می‌کردند. مرد بیچاره از ترس جان‌اش از صبح تا عصر به کارش ادامه داد. سرانجام مرد اسب سواری پیدا شد و گرگ‌ها را فراری داد و حلاج نجات پیدا کرد و خسته و گرسنه و دست خالی به خانه بازگشت. زنش از او پرسید: 171#&؛ چرا امروز چیزی به خانه نیاوردی؟ 171#&؛ مرد بیچاره جواب داد: 171#&؛ آخر امروز حلاج گرگ بودم! 171#&؛

از آن زمان تاکنون این مثل را وقتی به کار می‌برند که کسی کار بکند اما سود و دستمزدی عایدش نشود. یعنی می‌گویند: حلاج گرگ بوده است. مثل آن مرد که از صبح تا عصر فقط برای ترساندن گرگ‌ها کمانه زد و نتوانست به دنبال کار و کسب معمول خودش برود.